

نه ازین امی توان چستن

نه ازین قید می توان رستن

در چو عیبی روی پس نه برین

عاقبت جاگنی ز زمین

گر خوری بچو خضر آب حیات

نشسته لبان می نخلک

از روح زلفش چو ای کرد

عمر کجاست و پوفای کجاست

دین آدم با جنان مایه

که چشم ترا در جبین پایه

بجز از رخ ماه صفتش کن

گر زبانم زینت لب تو  
دین دوست با دران قیامه  
و زبانم زینت لب تو  
ضمیم جانم چو جانان

بیا که چشم عشق جانت رفت  
بل که ز تو جهان رفتن  
جدید او دامن جانت رفت  
بلکه ز تو دامن جانم رفتن

بسیار که درین  
پایان کن  
هر کس که درین  
مردان درین

کردش از غمت زان حال

در یک چشم سبب ز یادان کج می

کامکارانیم بار که پیش  
نمطش ز حال بی نوا میمانیم  
بیکت دارم التماس غمت با کتبه  
بسیاریم ز مردم و تو ندانیم  
سینه العبد شاه محمود  
عقوبت

چمانه بر این  
معلم کردی

کامرسوق از بی باشد

بسیار که درین  
پایان کن  
هر کس که درین  
مردان درین

چشم ز منظره ابصار است  
رکلی غمت چیره بنام کنان  
روی تان مطلع انوار است  
اهل و عیال شک تو بر دران

بسیار که درین  
پایان کن  
هر کس که درین  
مردان درین

بلا و نعمم کرده کردن دراز

کشادند بر هم در دستم باز

عاقبت در تقاضا کشند

وز خدنگ اصل پلاک شدند

پای تبر سپهر عزت و ناز

پیر در پیش ز زمین بیاز

سکراین با حسان تو کفشتن

نیست مگر صندل کفشتن

تا دم که مگر بار هم بودند

روز و شب از دارم بودند

شاه چون محمود ز غایتش

از سیاه آینه در دیده او نشود

خواه در پیش را بجز خاص

وز غم کسکه صفتش کن